

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۸، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶

صفحات ۲۷۷ تا ۲۹۵

سلب تابعیت از منظر حقوق اسلام و نظام بین‌المللی حقوق

بشر

مصطفی فضائلی*

دانشیار حقوق بین‌الملل دانشگاه قم

موسی کرمی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۰۴)

چکیده

امروزه تابعیت، یک حق بنیادین بشری، بستر هویت، زمینه‌ساز حفظ کرامت انسانی و برخورداری از عدالت و امنیت برای افراد به‌شمار می‌رود. سلب تابعیت، پیامدهای ویرانگری چون فقدان حمایت حقوقی، نداشتن حق مشارکت در امور عمومی و فرایندهای سیاسی، دسترسی ناکافی به مراقبت‌های بهداشتی و آموزش، ضعف در اشتغال و استخدام، شانس اندک برای کسب مالکیت، محدودیت‌های مسافرتی، محرومیت اجتماعی، ابتلا به فقر، آسیب‌پذیری در برابر قاچاق انسان، و آزار و اذیت و خشونت را برای فرد سلب تابعیت‌شده به‌همراه خواهد داشت. به علت چنین پیامدهایی است که اختیار دولت‌ها در توسل به سلب تابعیت از سوی قواعد نظام بین‌المللی حقوق بشر به‌شدت محدود شده است؛ از این‌رو زمینه‌های این اقدام باید به صورت کاملاً مضیق تفسیر شود. در نظام حقوقی اسلام نیز سلب تابعیت تنها در تابعیت قراردادی و آن‌هم فقط در مواردی که افراد تعهدات خود بر مبنای قرارداد ذمه را نقض کرده باشند امکان‌پذیر و مجاز است. مقاله حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به واکاوی رویکرد نظام حقوقی اسلام و نظام بین‌المللی حقوق بشر نسبت به سلب تابعیت بپردازد.

واژگان کلیدی

تابعیت، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل، سلب تابعیت، فقه اسلامی.

مقدمه

در روزگاری که اجتماعات بشری به گروه‌هایی با هویت‌های متمایز تاریخی، جغرافیایی، قومی، زبانی، ملی، نژادی، مذهبی و مانند آن تقسیم شده‌اند، یکی از عوامل و چه بسا مهم‌ترین عاملی که انسان‌ها را به لحاظ اجتماعی، معنوی، سیاسی و حقوقی به جامعه‌ای پیوند داده، از دیگران متمایز می‌سازد، تابعیت است. امروزه تابعیت (Nationality/ Citizenship) و پیامدها و آثار آن در روابط بین‌المللی یکی از مباحث مطرح در حقوق بین‌الملل است (دماوندی، ۱۳۹۰، ص ۱۶). تابعیت بارزترین مظهر تقسیم جغرافیایی اشخاص (نصیری، ۱۳۸۹، ص ۲۶) و رمز شناسایی افراد در جامعه بین‌المللی است. با ظهور پدیده دولت-ملت در قرن هجدهم میلادی، حق بر تابعیت (Right to Nationality) در عمل به بخش جدایی‌ناپذیر و حیاتی بهره‌مندی از تمامی دیگر حق‌ها بدل گردید (Open Society Justice Initiative, May 2006, p.4). امروزه، این حق یکی از حقوق بنیادین انبای بشری است و بهره‌مند نشدن از آن، فرد را در یک خلأ هویتی و حقوقی قرار می‌دهد. به دیگر سخن، تابعیت جایگاه و شخصیت حقوقی اشخاص را در برابر قانون (اعم از داخلی و بین‌المللی) تعیین می‌کند. تابعیت رابطه‌ای حقوقی، سیاسی و معنوی میان فرد و دولت است که سبب می‌شود فرد در هر جای دنیا در شمار اعضای تشکیل‌دهنده یک دولت و دارای حقوق و تعهداتی باشد (نصیری، ۱۳۸۹، ص ۲۶؛ ارفع‌نیا، ۱۳۸۶، ص ۴۴-۴۳). داشتن تابعیت برای افراد هم در جامعه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی از اهمیت شایانی برخوردار است؛ در عرصه داخلی تضمین‌کننده بهره‌مندی از حقوق گوناگون بشری، به‌ویژه مشارکت سیاسی است. حق داشتن تابعیت از آن نظر مهم است که بیشینه دولت‌ها فقط به اتباع خود اجازه می‌دهند حقوق کامل سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی را در محدوده مرزهای آن کشور اعمال کنند (McDougal et al, 1974, p.901). از سوی دیگر، تابعیت افراد و اتباع یک کشور، مسئولیت‌پذیری دولت‌ها در قبال رفتار اتباع خود را افزایش می‌دهد و در جامعه بین‌المللی لازمه بهره‌مندی از حمایت دیپلماتیک یک دولت در برابر دیگر دولت‌ها است. از این رو، با توجه به نقش و اهمیت حیاتی تابعیت برای افراد، موضوع سلب تابعیت (Deprivation/Revocation of Nationality/Denationalization) را نمی‌توان صرفاً یک موضوع حاکمیتی و در صلاحیت انحصاری دولت‌ها دانست. حق‌های بنیادین بشری اصولاً مقید به تابعیت نیستند، ولی سلب تابعیت پیامدهایی چون فقدان حمایت حقوقی یا حق مشارکت در فرایندهای سیاسی، دسترسی ناکافی به مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی، ضعف در اشتغال و استخدام، شانس اندک برای کسب مالکیت، محدودیت‌های مسافرتی، محرومیت اجتماعی، ابتلا به فقر، آسیب‌پذیری در برابر قاچاق انسان، آزار و اذیت و خشونت را با خود به همراه خواهد داشت (Southwick and Lynch, March 2009, p. i). فرد سلب تابعیت‌شده در کشور متبوع

پیشینی خود مصداق «در وطن خویش غریب» می‌شود و بیگانه به حساب می‌آید و در نتیجه از بسیاری حقوق که پیش‌تر به‌عنوان تبعه از آن‌ها بهره‌مند بود، محروم می‌شود؛ چراکه در همه کشورهای محدودیت‌هایی برای حقوق بیگانگان مقرر شده که مبتنی بر مصالح ملی است (صفایی، ۱۳۷۴، ص ۲۵۴). این افراد، خود را در وضعیتی بسیار آسیب‌پذیر و در معرض نقض حقوق بنیادین خویش می‌یابند (HRC, 19 December 2011, para. 3) (HRC, 15 March 2013, para. 3) (HRC, 16 December 2015, para. 27) (para. 1). دشواری‌های بی‌تابعیتی، نه تنها متوجه شخص بی‌تابعیت می‌شود، دامن‌گیر جامعه بین‌المللی نیز می‌گردد (سلجوقی، ۱۳۸۸، ص ۶۳).

نظر به اهمیت پدیده سلب تابعیت و آثار و پیامدهای مخرب آن برای فرد سلب تابعیت‌شده و مخاطرات آن برای بنیان‌های صلح و امنیت داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، این نوشتار بر آن است تا به بررسی رویکرد مبانی ارزشی و موازین شرعی و حقوقی اسلام، به‌مثابه مبنای فکری اصلی و اساس مشروعیت نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی و دولت‌های مدعی اسلامیت و نیز نظام بین‌المللی حقوق بشر، به‌عنوان متولی اصلی حمایت از حق‌های بشری در مقابل دست‌درازی‌های خودسرانه دولت‌ها به حقوق افراد بپردازد. به این منظور، به روش توصیفی-تحلیلی با به‌کارگیری سبک تحلیل محتوا و استفاده از کتاب‌ها و مقالات فارسی، عربی و انگلیسی و استناد به آیات قرآن و دیدگاه‌های فقهای اسلامی و اسناد و رویه قضایی بین‌المللی و نیز از خلال بهره‌مندی از تفاسیر عام کمیته حقوق بشر و کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و گزارش‌های شورای حقوق بشر در مسئله تابعیت و سلب تابعیت، به واکاوی دیدگاه نظام فقهی اسلام و حقوق بین‌المللی بشر مبادرت می‌گردد. در این راستا، نخست با تبیین مفهوم تابعیت و انواع آن در اندیشه سیاسی اسلام، پدیده سلب تابعیت و منع یا جواز آن در ترازوی فقه اسلامی گذاشته خواهد شد و در این میان، نگاهی گذرا به رویکرد نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به‌مثابه کشوری اسلامی در این خصوص خواهیم افکند. پس از آن، این اقدام را در چارچوب موازین نظام بین‌المللی حقوق بشر و محدودیت‌های حقوقی بین‌المللی دولت‌ها در تدوین قوانین و مقررات مربوط به تابعیت بررسی خواهیم کرد. در پایان نیز به جمع‌بندی مطالب و بیان نکاتی چند با عنوان نتیجه خواهیم پرداخت.

سلب تابعیت از منظر فقه اسلامی؛ با نگاهی گذرا به رویکرد نظام حقوقی ایران

۱. ماهیت و انواع تابعیت در اسلام

باوجود نو بودن مفهوم تابعیت و عدم طرح صریح این عنوان در آثار فقهی، این مفهوم در نظام

حقوقی و سیاسی اسلام پیش‌بینی شده (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۴، ص ۷۱) و در این راستا، اصطلاح «دارالاسلام حکمی» در نوشتگان فقهی تا اندازه زیادی به‌مثابه ملاکی برای معنای اصطلاحی تابعیت به‌کار رفته است (زیدان، ۱۳۹۶ق، ص ۵۳۱). نخستین دولت اسلامی با هجرت پیامبر مکرم اسلام (ص) به مدینه شکل گرفت. پیامبر اکرم با پیمان مدینه جمعی دولت خویش را مشخص کرد؛ مسلمانان (به‌طور طبیعی بر اساس پیمان دینی خود با خداوند) و یهودیان (بر اساس پیمان سیاسی با پیامبر اکرم) اعضای نخستین این جمعیت شدند. با فتح مکه و برخی سرزمین‌های دیگر و مسلمان شدن مردم آن سرزمین‌ها، جمعیت مسلمان دولت اسلامی افزایش یافت و با نزول سوره توبه و تشریح پیمان ذمه، عضویت پیمانی یا قراردادی در دولت اسلامی افزون بر یهودیان مدینه، سایر اهل کتاب را نیز شامل شد. به این ترتیب، با پیدایش دولت اسلامی در مدینه، نهاد تابعیت نیز به‌وجود آمد (ابن هشام، ۱۴۱۲ق، ص ۳۵۴-۳۵۱).

از دیدگاه اسلام تابعیت بر یکی از دو پایه ایمان (اسلام) و پیمان (قرارداد) استوار است؛ از این‌رو، بر پایه موازین فقهی، فردی تابع دولت اسلامی به‌شمار می‌رود و از حقوق شهروندی در جامعه اسلامی برخوردار می‌شود که یا مسلمان باشد و یا اهل کتابی که با دولت اسلامی پیمان ذمه بسته است. بنابراین از دیدگاه اسلام، مرز خودی یا بیگانه بودن فرد تنها با یکی از دو معیار یادشده تعیین می‌شود (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰، ص ۸۲). بنابراین، تابعیت در نظام حقوقی اسلام با عنوان «تابعیت امی یا اسلامی» و «تابعیت قراردادی» آمده و امروزه با پذیرش مبانی تابعیت در نظام حقوق بین‌الملل کنونی از سوی نظام حقوقی کشورهای اسلامی، به علت ضرورت‌های عملی و واقع‌گرایی، مفهوم نوینی با عنوان «تابعیت ملی» به دو تابعیت پیشین افزوده شده است (همت، ۱۳۹۴، ص ۱۸۹). تابعیت اسلامی بر اساس مفهوم امت اسلامی، همه مسلمانان را امت واحده می‌داند (انبیاء: ۹۲؛ بقره: ۲۱۳) که در امری به نام دین اسلام با یکدیگر مشترک‌اند. بر این اساس، سنجه تابعیت اسلامی هم‌کیشی و هم‌باوری است که البته بر اثر گرایش به اسلام به‌وجود می‌آید (طباطبایی، ۱۹۷۳م، ص ۱۲۵؛ عمید زنجانی، ۱۳۴۶، ص ۱۳۲). از این‌رو، در اسلام، امت را جامعه باورمندان به‌وجود می‌آورند، نه اجتماع شهروندان (خلیلیان، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷).

در نظام‌های حقوقی کنونی، مبدأ تابعیت طفل، زمان تولد است و در صورت اختلاف تابعیت پدر و مادر، اغلب تابعیت دولت متبوع پدر به طفل اعطا می‌شود. ولی در نظام حقوقی اسلام، مبدأ تابعیت دینی طفل، زمان انعقاد نطفه، و معیار تابعیت او، انتسابش به طرف مسلمان است؛ خواه پدر باشد، خواه مادر. بنابراین، طفلی که مادرش مسلمان و پدرش کافر باشد، مسلمان و شهروند دولت اسلامی شمرده می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ق، ص ۲۶؛ نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۵، ص ۵۳). این طفل

اگر مسلمان بودن خود را تا هنگام بلوغ حفظ کند و در آن زمان نیز اسلام را بپذیرد، از شهروندی دولت اسلامی بهره‌مند می‌شود (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۴۱، ص ۶۰۵-۶۰۲).

در خصوص تابعیت قراردادی نیز طفل متولد از والدین غیرمسلمان که یکی از والدین او در هنگام انعقاد نطفه‌اش اهل ذمه باشد، ذمی به‌شمار می‌آید و از تابعیت قراردادی دولت اسلامی برخوردار می‌شود و برای بهره‌مندی از تابعیت حقیقی آن، باید تابعیت حکمی خود را حفظ و در هنگام بلوغ، صریحاً یا ضمناً تجدید قرارداد یا استمرار آن را اعلام کند (ابن قییم، ۱۹۸۳م، ص ۴۵). در نظام حقوقی اسلام، استناد به زادگاه اصلتی ندارد و فقط به‌عنوان نشانی از نسب، هنگامی که اصل نسب قابل اعمال نباشد، به آن استناد می‌شود. بر این اساس، طفل سر راهی که در مناطق مسلمان‌نشین سرزمین اسلامی یافت شود، مسلمان محسوب و از تابعیت دینی دولت اسلامی برخوردار می‌شود و طفلی که در مناطق ذمی‌نشین پیدا شود، ذمی به‌شمار آمده، از تابعیت قراردادی بهره‌مند می‌گردد (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۳۸، ص ۱۸۱ و ۱۸۵).

تابعیت قراردادی بر مبنای اصل توحید به‌عنوان وجه مشترک تمام ادیان الهی، اقلیت‌های دینی زرتشتی، یهودی و مسیحی را تحت پوشش قرار می‌دهد. قرآن از این اقلیت‌ها با عنوان «اهل کتاب» یاد می‌کند و در سنت نبوی نیز از آن‌ها با عنوان «اهل ذمه» نام برده می‌شود و بر این مبنای به انعقاد «قرارداد ذمه» با اقلیت‌های دینی مبادرت می‌گردد. اهل کتاب یا اهل ذمه مردم غیرمسلمانی هستند که نام کتاب مذهبی آنان در قرآن آمده باشد. اینان در صورتی که خراج و مالیات مقرر در قرارداد ذمه را به بیت‌المال مسلمین بپردازند، می‌توانند در ممالک اسلامی سکنا گزیده، در حمایت قانون اسلام به‌سر برند. به‌دیگر سخن، در برابر پرداخت مالیاتی به‌عنوان جزیه، دولت اسلامی موظف است که جان و مال اهل کتاب را صیانت نماید (زیدان، ۱۳۹۶ق، ص ۲۹-۲۷؛ نصیری، ۱۳۸۹، ص ۹۸). شایان یادکرد است که به‌باور فقیهان عالی‌قدر اسلامی، اقلیت ذمی یا تابعان قراردادی از برخی معافیت‌های سیاسی و امتیازات ویژه، مانند معافیت از دفاع از سرزمین اسلامی در برابر دشمن برخوردارند (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۱، ص ۲۸۰-۲۶۵؛ کامل، ۱۹۸۹م، ص ۹۲).

اما تابعیت ملی به‌مثابه عاملی برای پیوند دادن فرد به‌عنوان تبعه، و دولت به‌سان دولت متبوع وی در ابعاد سیاسی، حقوقی و معنوی در حقوق بین‌الملل کنونی به‌کار گرفته می‌شود. این مفهوم از تابعیت در نظام حقوق اسلام، بر مبنای آیه ۱۳ سوره حجرات^۱ پذیرفته شده است (همت، ۱۳۹۴، ص ۱۹۰). در نظام‌های حقوقی عرفی برای تعیین تابعیت اصلی فرد به یکی از دو اصل نسب و زادگاه استناد می‌شود؛ یعنی تابعیت دولتی به طفلی داده می‌شود که والدین او در

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ».

هنگام تولدش دارای تابعیت آن دولت باشند، یا طفل در سرزمین آن دولت به دنیا آمده باشد (نصیری، ۱۳۸۹، ص ۸۹-۲۶). این دو اصل در نظام حقوقی اسلام نیز با اندک تفاوتی پذیرفته شده است. بر این اساس، هرگاه شخصی از والدینی متولد شود که در هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان باشند و یا یکی از آنان مسلمان باشد، مسلمان فطری محسوب شده، از تابعیت دینی دولت اسلامی برخوردار می‌شود؛ به گونه‌ای که حتی اگر والدین طفل پس از انعقاد نطفه مرتد گردند، در تابعیت او تأثیری ندارد (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۲۶؛ نجفی، ۱۳۹۴، ج ۳۹، ص ۳۹؛ طباطبایی یزدی، ۱۹۸۸، ص ۴۳۷).

شایان یادآوری است که تابعیت اصیل در اسلام همان تابعیت امتی یا اسلامی است و تابعیت‌های دیگر تنها به حکم مصلحت و ضرورت شناسایی می‌شوند و تابعیتی ثانوی به‌شمار می‌آیند (خلیلیان، ۱۳۷۷، ص ۱۴۱-۱۴۰). بنابراین، در حقوق اسلامی با دو نوع تبعه روبرو هستیم؛ تبعه امتی و مسلمان، و تبعه ذمی یا قراردادی^۱ یا غیرمسلمان.

۲. سلب تابعیت از منظر حقوق اسلام

با توجه به انواع تابعیت در نظام اسلامی، سلب تابعیت را نیز باید بر حسب نوع تابعیت بررسی کرد. سلب و تغییر تابعیت در مورد تابعیت دینی یا امی ممکن نیست، زیرا این تابعیت لازمه مسلمان بودن فرد است. حتی به نظر بسیاری از فقها، کسی که اسلام را ترک کرده و مرتد شده، از برخی جهات در حکم مسلمان است و با ارتکاب عمل مجرمانه ارتداد نیز از تابعیت دولت اسلامی خارج نمی‌شود (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۲۱، ص ۳۰۵). بر اساس بعضی فتواها، تنها فرض خروج از تابعیت اسلامی آنجاست که خروج از دین به معنای ارتداد نباشد و شخص، کافر اصلی محسوب شود، نه مرتد (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۴۱، ص ۶۰۶-۶۰۳)، و آن موردی است که مسلمان حکمی در هنگام بلوغ، اسلام را نپذیرد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰-۱۶۷). به سخن دیگر، فرد به واسطه مسلمان بودنش عضو امت و جامعه اسلامی و شهروند دولت اسلامی است و بدیهی است که هیچ‌کس نمی‌تواند مسلمان بودن را از دیگری سلب کند؛ بنابراین، دولت اسلامی نمی‌تواند از اتباع مسلمان خود سلب تابعیت کند، حتی اگر مرتکب بزرگ‌ترین و شدیدترین جرائم شده باشند (نجفی، ۱۳۹۴، ج ۲۱، ص ۲۷۱-۲۶۵).

۱. منظور از ذکر تبعه یا تابعیت قراردادی، همانا اشاره به ناشی شدن این نوع از تابعیت از قرارداد ذمه و پیمان میان حکومت اسلامی و اهل ذمه است.

۲. اگرچه ممکن است تصور شود که چنانچه فرد مسلمان اسلام را ترک کرده، مرتد شود، به تبع آن دیگر مصداق تبعه امتی و مسلمان نخواهد بود و همانند کسی است که خلاف اصل وفاداری نسبت به دولت و ملت خود عمل کرده باشد؛ همان‌گونه که در نظام‌های عرفی نیز وفادار نبودن و خیانت یکی از دلایل محرومیت از

از این رو، دولت‌هایی که مدعی پایبندی به موازین شرعی هستند، هرگز مجاز نخواهند بود از شهروندان مسلمان خود سلب تابعیت کنند و این اقدام، مطابق فقه اسلامی نمی‌تواند به‌عنوان یک مجازات شرعی مورد حکم قرار گیرد؛ به‌ویژه اگر سلب تابعیت دولت اسلامی از فرد مسلمان سبب بی‌تابعیتی او و یا پذیرش تابعیت دولت غیراسلامی شود. لیکن تابعیت قراردادی با فسخ یا انفساخ قرارداد و یا مسلمان شدن ذمی تغییر می‌کند. البته در این نوع تابعیت نیز به سبب لازم بودن عقد ذمه از طرف مسلمانان، دولت اسلامی اصولاً نمی‌تواند بی‌دلیل اقدام به سلب تابعیت از اهل ذمه کند. ولی در صورتی که اهل ذمه اساس قرارداد را نقض کنند یا جرمی مرتکب شوند که نقض اساسی قرارداد به‌شمار آید، دولت اسلامی جایز است از آنان سلب تابعیت نماید. خودداری از پرداخت جزیه، نپذیرفتن احکام قضایی اسلام، همکاری با دشمنان مسلمانان و قیام مسلحانه علیه دولت اسلامی از مصادیق این قاعده‌اند (محقق حلی، ۱۳۸۹ق، ص ۳۲۹؛ نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۱، ص ۲۷۱). همچنین از نامه ۵۳ نهج‌البلاغه می‌توان چنین برداشت کرد که اگر اهل ذمه مرتکب اعمالی شوند که جنبه تخریبی، مفسده‌انگیز و ضد اسلامی داشته باشد، دولت اسلامی به خود حق خواهد داد که با این‌گونه اقدامات، برخورد قانونی و بازدارنده داشته باشد؛ در غیر این صورت، مسلمانان و دولت اسلامی حق تعرض به این افراد را ندارند (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۱۹-۴۱۷).

بنابراین، در این زمینه، سلب تابعیت فرد یا افراد ذمیِ خاطی و پیمان‌شکن را می‌توان در شمار اقدامات تنبیهی حکومت اسلامی قرار داد. برخی فقیهان بر این باورند که نقض هریک از شرایط ذمه، موجب نقض قرارداد ذمه شده، به تبع آن حاکم اسلامی حق اخراج یا تنبیه فرد یا افراد متخلف را خواهد داشت (نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۱، ص ۲۶۷ و ۲۷۷)، اما سلب تابعیت امی (تابعیت فرد یا افراد مسلمان) هرگز مجاز شمرده نشده است.

تابعیت به‌شمار می‌رود. اما از نظر بسیاری از فقها، مرتد از برخی جهات در حکم مسلمان است و از تابعیت دولت اسلامی خارج نمی‌شود. گفتنی است در خصوص ارتداد و احکام فقهی آن بحث‌های مفصل و دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که این مجال اقتضای ورود به آن را ندارد. برای مطالعه در این باره می‌توان به متون و منابع فقهی و نیز پژوهش‌های انجام‌گرفته در این خصوص مراجعه کرد؛ برای نمونه ر.ک. نجفی، ۱۳۹۴ق، ج ۲۱؛ سید عبدالکریم موسوی اردبیلی (۱۴۱۳ق)، فقه‌الحدود و التعزیرات، قم: دفتر تبلیغات اسلامی؛ همو، «ارتداد و نگاهی دوباره»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۴؛ حسینعلی منتظری (بی‌تا)، کتاب الحدود، قم: دارالفکر؛ سیف‌الله صرامی (۱۳۷۶)، احکام ارتداد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک؛ حسین هاشمی (۱۳۸۴)، ارتداد و آزادی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ عیسی ولایی (۱۳۸۰)، ارتداد در اسلام، تهران: نشر نی؛ سیدجعفر صادقی (۱۳۸۸)، ارتداد، بازگشت به تاریکی، نگرش به موضوع ارتداد از نگاه قرآن کریم، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۳. سلب تابعیت در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

در ایران، تا پیش از دوره صفویه، تابعیت بر مبنای اسلامی استوار بود، ولی پس از ارتباط مستقیم با غرب در زمان صفویه، به تدریج معیارهای مربوط به ملیت و سرزمین در قوانین عرفی تابعیت نفوذ کرد (جعفری لنگرودی، بی تا، ص ۳۴۶) و از آن دوران تاکنون که موضوع تابعیت مواد ۹۷۶ تا ۹۹۱ جلد دوم قانون مدنی ایران را به خود اختصاص داده، تابعیت اصلی ایرانی تنها بر مبنای ملیت و تبار ایرانی قرار داده شده و به هیچ وجه قابل سلب نبوده است. البته ماده ۹۸۱ سابق قانون مدنی ایران سلب تابعیت اکتسابی ایران را در مواردی به سبب کشف داشتن سابقه کیفری مؤثر و یا ارتکاب جرائم ضد امنیت ایران از سوی بیگانه‌ای که تابعیت ایران را تحصیل کرده است، پیش‌بینی کرده بود، ولی این مقرر نیز به موجب قانون اصلاحی ۱۴ آبان ۱۳۷۰ در راستای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و هماهنگ با اصول بین‌المللی تابعیت و نفی سلب تابعیت به‌عنوان مجازات، حذف شد.^۱ در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، تنها در اصول ۴۱ و ۴۲ قانون اساسی به موضوع سلب تابعیت اشاره شده است.^۲ در این اصول و به‌ویژه اصل ۴۱،

۱. «ماده ۹۸۱- اگر در ظرف مدت پنج سال از تاریخ صدور سند تابعیت معلوم شود شخصی که به تابعیت ایران قبول شده فراری از خدمت نظام بوده و همچنین هر گاه قبل از انقضای مدتی که مطابق قوانین ایران نسبت به جرم یا مجازات مرور زمان حاصل می‌شود معلوم گردد شخصی که به تبعیت ایران قبول شده محکوم به جنحه مهم یا جنایت عمومی است هیئت وزرا حکم خروج او را از تابعیت ایران صادر خواهد کرد. تبصره - اتباع خارجه که به تبعیت ایران قبول می‌شوند در صورتی که در ممالک خارجه متوقف باشند و مرتکب عملیات ذیل شوند علاوه بر اجرای مجازات‌های مقرر، با اجازه هیئت وزرا تابعیت ایران از آن‌ها سلب خواهد شد: الف) کسانی که مرتکب عملیاتی بر ضد امنیت داخلی و خارجی مملکت ایران شوند و مخالفت و ضدیت با اساس حکومت ملی و آزادی بنمایند. ب) کسانی که خدمت نظام‌وظیفه را به طوری که قانون ایران مقرر می‌دارد ایفا ننمایند» (مصوب ۲۷ بهمن ۱۳۱۳).

اما در قوانین کشوری همچون بحرین امکان سلب تابعیت پیش‌بینی شده است. اصل ۱۷ قانون اساسی این کشور سلب تابعیت را به‌عنوان مجازات به دلیل خیانت به کشور و موارد دیگری که قانون تعیین می‌کند، مجاز شناخته است. بند ج ماده ۱۰ قانون تابعیت بحرین (مصوب ۱۹۶۳ م) نیز سلب تابعیت را در خصوص کسی که امنیت کشور را به خطر انداخته باشد، ممکن دانسته است. در نقد این گونه مقررات باید گفت افزون بر مغایرت آشکار این قوانین با موازین و قواعد شرعی دین مبین اسلام، بر اساس موازین بین‌المللی حقوق بشر، به‌طوری که در بخش بعدی آمده است، اصولاً سلب تابعیت به هر عنوان، به‌ویژه اگر موجب بی‌تابعیتی بشود، هرگز مجاز نخواهد بود.

۲. «اصل چهل و یکم- تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند، مگر به درخواست خود او و یا در صورتی که به تابعیت کشوری دیگر درآید.

بر مبنای حق «دارا بودن تابعیت ملی»، حق سلب تابعیت از دولت ایران گرفته و صرفاً منحصر به موردی شده است که فرد تبعه ایران با حفظ تابعیت ایرانی خود، تابعیت دولت دیگری را تحصیل نماید. همچنین در قالب اصل تغییرپذیری تابعیت، به اتباع ایرانی این حق داده شده است که وفق مقررات از تابعیت ایران خارج شوند (سلجوقی، ۱۳۷۰، ص ۱۹۸-۱۹۷). بنابراین می‌توان گفت اصولاً سلب تابعیت در نظام حقوقی ایران ممنوع شناخته شده و مواردی که در قانون اساسی به‌نحوی که اشاره شد، آمده است، به‌واقع سلب تابعیت نیست، بلکه خروج از تابعیت به درخواست خود اشخاص و یا رفع تابعیت ایران برای جلوگیری از بروز تابعیت مضاعف می‌باشد که خود مقتضای یکی از اصول حقوقی تابعیت شناخته شده است.^۱

سلب تابعیت از نگاه نظام بین‌المللی حقوق بشر

۱. تابعیت به‌مثابه حقی بنیادین برای بشر

امروزه رعایت کرامت انسانی و حقوق بشر به‌عنوان سپر پاسداری از این کرامت، از مبانی بنیادین نظم اجتماعی به‌حساب می‌آید و حکومت‌ها در این خصوص، تکلیفی سرنوشت‌ساز و حیاتی دارند و اساساً مشروعیت حکومت‌ها را نیز باید با رعایت کرامت بشری و حقوق برگرفته از آن ارزیابی نمود (قماش، ۱۳۹۰، ص ۸۲) و این امر از چنان اهمیتی برخوردار است که پاسداشت حقوق ذاتی بشر از اصول و بنیان‌های نظم جهانی و پایه‌های صلح بشری است (عبداللهی و عبداللهی، ۱۳۹۳، ص ۴۵). تابعیت، علقه و پیوند اصلی میان فرد و دولت است و به همین دلیل می‌توان آن را حلقه ارتباط افراد با حقوق بین‌الملل (تاکنبرگ، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱) و به‌ویژه حقوق بین‌الملل بشر دانست. کرامت انسانی تنها ارزش شایسته حمایت مطلق است که مشمول هیچ‌گونه استثنا و محدودیتی نمی‌شود (عبداللهی و عبداللهی، همان). شاخه حقوقی که عهده‌دار پرداختن به موضوع حیاتی حقوق بشر است، نظام بین‌الملل حقوق بشر (International Human Rights Law) نام دارد؛ شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل که هدف آن حمایت بین‌المللی از حق‌های بشری است (مهرپور، ۱۳۹۰، ص ۱۹). فضای غالب در گفتمان حقوق بشر، فضای تضمین حق‌های افراد در برابر دولت است؛ به همین دلیل، گفتمان حاکم بر

«اصل چهل و دوم- اتباع خارجه می‌توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند و سلب تابعیت این‌گونه اشخاص در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آن‌ها را بپذیرد یا خود آن‌ها درخواست کنند».

۱. در حقوق بین‌الملل خصوصی سه اصل را به‌عنوان اصول کلی تابعیت برشمرده‌اند که عبارت‌اند از: ۱. ضرورت داشتن تابعیت؛ ۲. منع داشتن بیش از یک تابعیت؛ ۳. تغییرپذیری تابعیت (نصیری، ۱۳۸۹، ص ۵۰ - ۲۸) (سلجوقی، ۱۳۸۸، ص ۶۴-۶۲).

اسناد بین‌المللی حقوق بشر در خصوص دولت‌های تعهدمدار و نسبت به افراد حق‌محور است (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸، ص ۵۳). این حقوق انسان‌ها است که در معرض پامال صاحبان قدرت و زمامداران مستبد، به‌ویژه در نظام‌های غیردموکراتیک و حکومت‌های اقتدارگرا قرار می‌گیرد. در این میان، اهمیت و ضرورت تابعیت در نظام بین‌الملل حقوق بشر به اندازه‌ای است که از آن به‌عنوان «حق بر داشتن حق» (Right to have right) یاد شده است (Achiron, 2005, p.3).

هر کشوری به دلیل دارا بودن صلاحیت‌های شخصی و سرزمینی، اختیار انحصاری رفتار در قبال افراد ساکن در قلمرو خود را دارد، ولی حمایت بین‌المللی از افراد موجب می‌شود این اختیار محدود شده، در نتیجه به حاکمیت کشورها قیود قابل توجهی وارد گردد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۷، ص ۲۷۴). حقوق بین‌الملل به صورت سنتی، تعاریف و معیارهای تابعیت و تعیین موارد و شرایط برخورداری افراد از آن را در وهله نخست به دولت‌ها واگذار نموده است (Panhuys, 1959, p.37-38; Shaw, 2003, p.574-585; Brownlie, 2003, p.373-374) با شناسایی پیوند ذاتی میان حق بر تابعیت و برخورداری از دیگر حقوق بشری، به‌ویژه پس از فجایع جنگ‌های جهانی نخست و دوم، باور راسخ بین‌المللی بر این است که قوانین و عملکردهای مربوط به تابعیت می‌بایست با اصول و قواعد حقوق بین‌الملل (Open Society Justice Initiative, p.4) و به‌طور خاص تعهدات دولت‌ها در نظام بین‌الملل حقوق بشر سازگار باشد (HRC, 26 January 2009, para. 48). نخستین جرعه محدود نمودن دولت‌ها در بحث تابعیت به نظریه مشورتی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری (Permanent Court of International Justice (PCIJ)) باز می‌گردد که در آن دیوان دائمی بر این امر تأکید نمود که دامنه صلاحیت دولت‌ها در تدوین قوانین تابعیت به توسعه روابط بین‌الملل بستگی دارد (PCIJ, 4 October 1922, para. 24). همان‌گونه که برخی اندیشمندان بیان داشته‌اند، این اظهار نظر دیوان به این معناست که صلاحیت دولت‌ها در مسائل مربوط به تابعیت، دائمی و مطلق نبوده و تابعی از متغیرهای روابط بین‌الملل است (Chan, 1991, p.1-2). پس از آن، کنوانسیون ۱۹۳۰ م لاهه در خصوص مسائل مشخصی از تعارض قوانین تابعیت (Hague Convention 1993)، در عین حال که بر صلاحیت دولت‌ها در تعیین اتباع خویش از طریق قانون صحنه گذاشت، بیان داشت که این قوانین باید از راه سازگاری با کنوانسیون‌های بین‌المللی، عرف بین‌الملل و اصول عام حقوقی پذیرفته‌شده در خصوص تابعیت، شناسایی سایر دولت‌ها را به‌دست آورند (Hague Convention, art. 1). به دیگر سخن، سمند اختیارات و صلاحیت دولت‌ها در این زمینه افسارگسیخته نیست (Weis, 1979, p.241).

۲. محدودیت‌های حقوقی بین‌المللی دولت‌ها در خصوص تابعیت

از جنگ جهانی خانمان‌سوز دوم به این سو، شکل‌گیری و توسعه نظام بین‌المللی حقوق بشر، آزادی دولت‌ها را در امور تابعیت بسیار محدود ساخته است (تاکنبرگ، ۱۳۸۱، ص ۱۹۳). در حقوق بین‌الملل کنونی، سه محدودیت حقوقی بین‌المللی برای دولت‌ها در تنظیم قوانین و قواعد مربوط به تابعیت و به‌طور خاص بحث سلب تابعیت وجود دارد؛ ممنوعیت تبعیض نژادی (Prohibition of Racial Discrimination)، ممنوعیت بی‌تابعیتی (Prohibition of Statelessness)، و ممنوعیت سلب یا محرومیت خودسرانه تابعیت (Arbitrary deprivation of Nationality) (Open Society Justice Initiative, p.5).

۲.۱. ممنوعیت تبعیض نژادی

اصل منع تبعیض، یکی از عناصر بنیادین نظام بین‌الملل حقوق بشر است (CESCRs, 2 July 2009, para. 2). دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «بارسلونا تراکشن» از جمله مصادیقی که برای بیان تعهدات عام‌الشمول (Erga Omnes Obligations) دولت‌ها در برابر جامعه بین‌المللی در کل بر می‌شمارد، منع تبعیض نژادی است. البته، تبعیض تنها به تبعیض نژادی محدود نمی‌شود و دیگر زمینه‌ها همچون قومیت، ملیت و مذهب را نیز دربر می‌گیرد. اما با توجه به سیاست‌های نژادپرستانه دوران آپارتاید در آفریقای جنوبی، بیشترین تأکید و تمرکز در سطح بین‌المللی بر تبعیض نژادی بوده که برآیند آن تصویب یکی از اولین کنوانسیون‌های حقوق بشری ملل متحد، یعنی کنوانسیون امحاء تمامی اشکال تبعیض نژادی در سال ۱۹۶۵م است (عزیزی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸). کمیته امحاء تبعیض نژادی (Committee on the Elimination of Racial Discrimination (CERD) بر این نکته تأکید دارد که سلب تابعیت بر مبنای نژاد، رنگ پوست یا منشأ قومی و ملی، نقض تعهد دولت‌ها مبنی بر بهره‌مندی غیرتبعیض‌آمیز از حق بر تابعیت است (CERD, 2004, para. 14) و شورای حقوق بشر نیز آن را نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین می‌داند (HRC, 28 June 2012, para. 2). به‌نظر می‌رسد سلب تابعیت بر مبنای تبعیض‌آمیز را می‌توان متضمن نقض قاعده آمره دانست. اگرچه همه تعهدات عام‌الشمول ناشی از قواعد آمره نیستند و از رأی دیوان مبنی بر عام‌الشمول بودن تعهد دولت‌ها نسبت به منع تبعیض، به‌تنهایی نمی‌توان آمره بودن آن را استنباط کرد، لیکن قاعده منع تبعیض نژادی از عناصر محوری حقوق و آزادی‌های بنیادین بشر است و دارای ویژگی‌های قواعد آمره، به‌نحو یادشده در ماده ۵۳ کنوانسیون وین ۱۹۶۹م حقوق معاهدات شناخته می‌شود و در کنار قواعدی مانند منع تجاوز، منع نسل‌زدایی،

منع شکنجه، و منع برده‌داری و تجارت برده، از مصادیق قطعی قواعد آمره به‌شمار می‌رود (احمدی‌نژاد، ۱۳۹۱، ص ۹۶۷).

۲.۲. ممنوعیت بی‌تابعیتی

بی‌تابعیتی (apatride) محتمل‌ترین و نزدیک‌ترین پیامد منفی سلب تابعیت است. شناسایی رسمی حق بر تابعیت در اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بحران آوارگی و بی‌تابعیتی پس از جنگ جهانی دوم پدیدار شد (Open Society Justice Initiative, p.6). در این راستا، کنوانسیون مربوط به وضعیت آوارگان (Convention relating to the Status of Refugees) در سال ۱۹۵۱ م و کنوانسیون‌های مربوط به وضعیت اشخاص بی‌تابعیت (CSR Convention) (relating to the Status of Stateless Persons) و نیز کاهش بی‌تابعیتی (Convention on the Reduction of Statelessness)، در قالب رژیم حقوقی مجزا از وضعیت آوارگان، به ترتیب در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۶۱ م انعقاد یافت (Ibid, p.6-7). همانا هدف کنوانسیون ۱۹۵۴ م حمایت از حقوق بنیادین اشخاص بی‌تابعیت شده و هدف کنوانسیون ۱۹۶۱ م پیشگیری از بی‌تابعیتی در آینده بود (تاکنبرگ، ۱۳۸۱، ص ۲۰۸-۱۹۱). به این ترتیب، مهم‌ترین سند حقوقی بین‌المللی مختص پیشگیری از بروز بی‌تابعیتی، کنوانسیون ۱۹۶۱ م در خصوص کاهش بی‌تابعیتی است. مرتبط‌ترین مقرره‌های مربوط به سلب تابعیت در این کنوانسیون، بند نخست ماده ۸ و ماده ۹ می‌باشد. بر اساس مقرره نخست، دولت‌های متعهد باید از اقدام به سلب تابعیت افراد، در صورتی که آن عمل به بی‌تابعیتی آنان منجر شود، خودداری کنند. ماده ۹ نیز به‌نوعی مکمل بند ۲ ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر منع محرومیت خودسرانه افراد از تابعیت است و برابر آن دولت‌های متعهد موظف‌اند از سلب تابعیت فرد یا گروهی از افراد به دلایل قومی، مذهبی یا سیاسی خودداری نمایند (Open Society Justice Initiative, p.7).

۳.۲. ممنوعیت سلب تابعیت خودسرانه

منع سلب تابعیت خودسرانه، محدودیت دیگری است که حقوق بین‌الملل بر حاکمیت بی‌رقیب دولت‌ها در عرصه تابعیت بار می‌کند. این ممنوعیت در راستای تحقق بند نخست ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر شکل گرفته است که بر مبنای آن همگان دارای حق بر تابعیت هستند. این ممنوعیت در بند ۳ ماده ۲۰ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر نیز قید شده است. هرچند در حقوق بین‌الملل کنونی، سلب تابعیت در برخی موارد همچون تدلیس و تقلب در کسب تابعیت مجاز دانسته شده است (CRS, 30 August 1961)، که البته- همان‌گونه که در

توضیح پیرامون اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی دربارهٔ تابعیت گذشت - این گونه موارد اصولاً کشف نداشتن شرایط تحصیل تابعیت فردی است که تابعیت کشور به او اعطا گردیده است. ولی توسل به سلب تابعیت حتی در چنین مواردی نیز باید همراه با تضمینات شکلی و ماهوی مشخصی بوده، خودسرانه (Arbitrary) نباشد. خودسرانه نبودن اقدام به سلب تابعیت حاکی از لزوم رعایت عدالت شکلی (Procedural fairness) و طی فرایندهای قانونی مقتضی است. عدالت شکلی وسیلهٔ استقرار عدالت ماهوی است و دادرسی منصفانه ناظر بر عدالت شکلی در فرایندهای قضایی تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که حصول نتیجه‌های عادلانه در این فرایندها در گرو تأمین معیارهای مربوط به چگونگی تفسیر و اجرای قواعد ماهوی است و این معیارها همان قواعد ثانوی هستند (فضائلی، ۱۳۹۳، ص ۱۶۰). در این زمینه، کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی مقرر می‌دارد که دولت متعاقد نباید به سلب تابعیت متوسل شود، مگر مطابق قانونی که حق استماع عادلانه را برای فرد مورد نظر در برابر دادگاه یا هر نهاد صالح و مستقل دیگری فراهم سازد (CRS, art 8(4)). چنان که هویداست در این کنوانسیون بر دو مؤلفهٔ فرایند قضایی عادلانه، یکی لزوم تجویز سلب تابعیت به موجب معیار و مقررۀ عینی قانونی، و دیگری امکان بهره‌مندی فرد ذی‌نفع از محکمه و مرجع صلاحیت‌دار مستقل، تأکید شده است (Open Society Justice Initiative, p.8).

خاطر نشان می‌شود که مفهوم خودسرانگی (Arbitrariness) تنها به عدالت شکلی محدود نمی‌شود. این مؤلفه عناصری همچون ضرورت (Necessity)، تناسب (Proportionality) و عقلایی بودن (Reasonableness) را نیز شامل می‌گردد (Ibid, p. 8). کمیتهٔ حقوق بشر به عنوان نهاد نظارتی میثاق حقوق مدنی و سیاسی در این زمینه بیان می‌دارد که خودسرانه نبودن به این معناست که حتی تجویز اقدامی از سوی قانون نیز باید با مقررات، اهداف و مقاصد (میثاق) سازگار باشد و در شرایط خاص منطقی و عقلانی جلوه کند (HRC, 8 April 1998, paras. 19-20). کمیته در جایی دیگر تأکید دارد که خودسرانگی را نباید صرفاً به «برخلاف قانون» (Against the law) تعبیر کرد، بلکه باید به منظور شمول عناصری چون نداشتن تناسب و بی‌عدالتی [که عناصری اخلاقی و فراحقوقی هستند]، به صورت موسع تفسیر شود (HRC, 30 April 1997, para. 9.2). از این رو، سلب تابعیت بر مبنای تبعیض نژادی، قومی، مذهبی یا سیاسی و یا سلب تابعیتی را که به بی‌تابعیتی منجر گردد، باید خودسرانه و در نتیجه از منظر حقوق بین‌الملل ممنوع دانست.

در سیر تحول رویهٔ دولت‌ها نسبت به سلب تابعیت، سه رویکرد مختلف قابل ملاحظه است. رویکرد یا الگوی نخست این است که دولت نمی‌تواند بدون دست‌کم رضایت ضمنی شخص، تابعیت را از او سلب کند؛ دوم، نقطهٔ مقابل رویکرد نخست بوده، آن است که دولت مجاز باشد

هرگاه مصلحت عمومی ایجاب کند اقدام به سلب تابعیت نماید؛ و سوم الگویی است که بر اساس آن، سلب تابعیت وابسته به نقض وفاداری تبعه نسبت به دولت و ملت است، مانند اینکه فرد مرتکب ترور، خیانت، تحصیل تابعیت دشمن یا پناهنده شدن به کشور دشمن گردد (Lavi, December 2008). در مجموع باید گفت که هرچند سلب تابعیت در حقوق بین‌الملل کنونی به‌طور مطلق ممنوع نیست و در برخی موارد محدود، دولت‌ها می‌توانند به آن متوسل شوند، ولی زمینه‌های تمسک به این اقدام باید به صورت بسیار مضیق تفسیر شود. سلب تابعیت نباید تبعیض‌آمیز و خودسرانه باشد یا به بی‌تابعیتی بینجامد. تمسک به امنیت ملی نیز نمی‌تواند بدون قید و شرط صورت گیرد، بلکه برابر ماده ۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و تفسیر کمیته حقوق بشر، تنها در صورتی که وضعیت اضطرار عمومی موجودیت ملت را تهدید کند و این وضعیت از سوی کشور رسماً اعلام شده باشد، امکان تعلیق برخی حقوق بشری وجود دارد؛ مشروط به اینکه با سایر تعهدات بین‌المللی دولت مغایرت نداشته باشد و به شکل تبعیض‌آمیز بر مبنای نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب و خاستگاه اجتماعی نباشد. بدیهی است، تضمین رعایت این شرایط در گرو تأمین دسترسی افراد به مراجع قضایی صلاحیت‌دار و مستقل و بهره‌مندی از فرایند دادرسی منصفانه در سطح داخلی، و اعمال نظارت جامعه بین‌المللی خواهد بود. هر کدام از تبعیض‌های یادشده واقع شود، بی‌گمان نقض تعهدات بین‌المللی دولت رخ نموده است و در نتیجه موجبات مسئولیت بین‌المللی آن را فراهم خواهد آورد. نظر به تبعات و پیامدهای منفی و مخربی که سلب تابعیت به صورت بالقوه و بالفعل می‌تواند در سطح داخلی و بین‌المللی دربر داشته باشد، دولت‌ها باید به‌جد و حتی‌الامکان از تمسک به آن خودداری نمایند و به جای آن اقدامات و کیفی‌های دیگری را جایگزین کنند.

نتیجه

تابعیت یک حق بنیادین بشری و مبنای هویت، کرامت، عدالت، صلح و امنیت است. تابعیت در نظام حقوقی اسلام، با عنوان «تابعیت امی یا اسلامی» و «تابعیت قراردادی» آمده و با پذیرش مبانی تابعیت در نظام حقوق بین‌الملل کنونی از سوی نظام حقوقی اسلام به علت ضرورت‌های عملی و واقع‌گرایی، مفهوم نوینی با عنوان «تابعیت ملی» به دو تابعیت پیشین افزوده شده است. سلب تابعیت دینی و اسلامی اصولاً تحقق‌پذیر نیست، زیرا ایمان و اعتقاد که مبنای تابعیت امی یا اسلامی می‌باشد، سلب‌ناشدنی است. بنابراین دولت اسلامی هرگز نمی‌تواند از اتباع مسلمان خود سلب تابعیت کند؛ حتی اگر مرتکب بزرگ‌ترین و شدیدترین جرائم شده باشند. در خصوص سلب تابعیت قراردادی، اگرچه به سبب لازم بودن عقد ذمه از طرف مسلمانان، دولت اسلامی نمی‌تواند بی‌دلیل از اهل ذمه سلب تابعیت کند، در صورتی که اهل

ذمه اساس قرارداد را نقض کنند یا جرمی مرتکب شوند که نقض اساسی قرارداد به‌شمار آید، دولت اسلامی می‌تواند از آنان سلب تابعیت نماید.

در ساحت حقوق و جامعه بین‌الملل نیز مقاومت‌ها و انکارهای دولت‌گرایان هابزی، روزبه‌روز از شکل سنتی و دولت‌محور خود فاصله گرفته و احترام به حقوق بشر به معیار اصلی اعتبار بین‌المللی حکومت‌ها بدل شده‌است. از جنگ جهانی خانمان‌سوز دوم به این سو، توسعه نظام بین‌المللی حقوق بشر، آزادی دولت‌ها را در امور تابعیت بسیار محدود ساخته است. بر اساس موازین نظام بین‌الملل حقوق بشر، دولت‌ها در وضع قوانین مربوط به تابعیت اختیار مطلق ندارند و به‌ویژه زمانی که بیم بی‌تابعیتی می‌رود، نمی‌توانند از اتباع خود سلب تابعیت کنند و آنان را در خلأ هویتی و حقوقی رها سازند. تابعیت، حقی است مقدم بر دیگر حق‌های بشری که هرچند منوط به تابعیت نیستند، شخص بی‌تابعیت درواقع از حق‌های بشری محروم است؛ حال آنکه لازمه شأن، کرامت و هویت انسانی هر فرد، بهره‌مندی از حقوق بشری است. سلب تابعیت در حقوق بین‌الملل کنونی به‌طور مطلق ممنوع شناخته نشده است و در موارد محدود دولت‌ها می‌توانند به آن متوسل شوند، ولی زمینه‌های تمسک به این اقدام باید به صورت بسیار مضیق تفسیر شود. سلب تابعیت نباید تبعیض‌آمیز و خودسرانه باشد و یا به بی‌تابعیتی منجر شود. هر کدام از این موارد رخ دهد، بی‌گمان نقض تعهدات بین‌المللی دولت رخ نموده است و در نتیجه موجبات مسئولیت بین‌المللی آن را فراهم خواهد ساخت.

به‌نظر می‌رسد با توجه به ماهیت و اهمیت تابعیت، بتوان چنین اظهار نظر کرد که مبنای شکل‌گیری این رابطه، تعلق فرد به یک جامعه انسانی است که حکایت از تبار و ریشه هویت اجتماعی او دارد و نه صرف رابطه میان فرد با حکومت مستقر در جامعه و دولتی که در زمان مشخصی بر جامعه‌ای که فرد متعلق به آن است، حکومت می‌کند. با این نگاه دراصل حکومت در جایگاهی نیست که بتواند شخص را از تبار و هویت اجتماعی‌اش جدا کند. در نقد مقررات موجود در قوانین برخی کشورهای اسلامی همچون بحرین باید گفت که افزون بر مغایرت آشکار این قوانین با موازین و قواعد شرعی دین مبین اسلام، بر اساس موازین بین‌المللی حقوق بشر نیز اصولاً سلب تابعیت به هر عنوان، به‌ویژه اگر موجب بی‌تابعیتی شود، هرگز مجاز نخواهد بود. نظر به تبعات و پیامدهای منفی و مخربی که سلب تابعیت به صورت بالقوه و بالفعل می‌تواند در سطح داخلی و بین‌المللی داشته باشد، دولت‌ها باید به‌جد و حتی‌الامکان از توسل به آن خودداری نمایند و اگر در مقام مجازات افراد به سبب ارتکاب جرائم بر می‌آیند، به جای سلب تابعیت، می‌توانند اقدامات و کیفرهای دیگری را جایگزین کنند.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

* نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (علیه السلام).

الف) فارسی

۱. احمدی نژاد، مریم (زمستان ۱۳۹۱)، «تعهدات در قبال جامعه بین‌المللی و جایگاه آن در حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و ششم، ش ۴، ص ۹۸۴-۹۶۱.
۲. ارفع‌نیا، بهشید (۱۳۸۶)، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، تهران: مهتاب.
۳. تاکنبرگ، لکس (۱۳۸۱)، وضعیت آوارگان فلسطینی در حقوق بین‌الملل، ترجمه مصطفی فضائی و محمد حبیبی مجنده، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (بی‌تا)، تاریخ حقوق ایران: از انقراض ساسانیان تا آغاز مشروطه، تهران: کانون معرفت.
۵. خلیلیان، سیدخلیل (۱۳۷۷)، حقوق بین‌الملل اسلامی: تحلیلی نوین در مباحث حقوقی اسلام، ج ۱ (کلیات)، چ ۷، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۶. دانش پژوه، مصطفی (۱۳۸۰)، اسلام و حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۷. دماوندی، فاطمه (زمستان ۱۳۹۰)، سلب تابعیت در حقوق ایران و اسناد بین‌المللی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز.
۸. سلجوقی، محمود (۱۳۷۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، ج ۱، تهران: دفتر خدمات حقوق بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران.
۹. سلجوقی، محمود (پاییز ۱۳۸۸)، بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی، چ ۱۰، تهران: میزان.
۱۰. صفایی، سیدحسین (۱۳۷۴)، مباحثی از حقوق بین‌الملل خصوصی، چ ۱، تهران: میزان.
۱۱. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۴)، اسلام و حقوق بین‌الملل، چ ۷، تهران: گنج دانش.
۱۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۷)، حقوق بین‌الملل عمومی، چ ۳۳، تهران: گنج دانش.
۱۳. عبداللهی، جوانمیر و عبداللهی، معاذ (۱۳۹۳)، نسل‌زدایی فرهنگی، تهران: مجد.
۱۴. عزیزی، ستار (۱۳۸۵)، حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل، همدان: نور علم.
۱۵. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۴۶)، اسلام و حقوق ملل، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. فضائی، مصطفی (پاییز ۱۳۹۳)، «جایگاه اصول دادرسی عادلانه در حقوق بشر و دکترین

۱۵۹. قضایی اسلام»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال اول، ش ۱، ص ۱۷۸-۱۵۹.
۱۷. قاری سید فاطمی، سیدمحمد (۱۳۸۸)، حقوق بشر در جهان معاصر، دفتر اول، چ ۳ (دوم ناشر)، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
۱۸. قماش، سعید (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «کرامت انسانی، راهبرد نوین سیاست جنایی»، آموزه‌های حقوق کیفری، دوره جدید، ش ۱، ص ۶۷-۹۰.
۱۹. مهرپور، حسین (۱۳۹۰)، نظام بین‌المللی حقوق بشر، چ ۴، تهران: اطلاعات.
۲۰. نصیری، محمد (۱۳۸۹)، حقوق بین‌الملل خصوصی، چ ۲۳، تهران: آگاه.
۲۱. همت، مسعود (زمستان ۱۳۹۴)، «بررسی مقایسه‌ای مفهوم تابعیت در نظام‌های حقوق بین‌الملل معاصر و حقوق اسلام»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ش ۲۵، ص ۲۱۴-۱۸۹.

ب) عربی

۲۲. ابن قیم جوزیه (۱۹۸۳م)، احکام اهل الذمه، ج ۱، بیروت: صحیحی صالح.
۲۳. ابن هشام (۱۴۱۲ق)، السیره النبویه، ج ۱، بیروت: سهیل زکار.
۲۴. زیدان، عبدالکریم (۱۳۹۶ق)، احکام الذمیین و المستأمنین فی دارالاسلام، ج ۱، بغداد: جامعه بغداد.
۲۵. طباطبایی، محمدحسن (علامه) (۱۹۷۳م)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۶. طباطبایی یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۹۸۸م)، العروه الوثقی، ج ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۷. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، تهران: چاپ محمدتقی کشفی.
۲۸. کامل، عبدالعزیز (۱۹۸۹م)، حقوق الانسان فی الاسلام، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۲۹. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۳۸۹ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، نجف: چاپ عبدالحسین محمدعلی.
۳۰. نجفی، محمدحسن بن باقر (۱۳۹۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، جلد‌های ۵، ۲۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ج) انگلیسی

A) Books and Articles:

31. Achiron, Marylin (2005), Nationality and Statelessness: A Handbook for Parliamentarians, Switzerland: Inter-Parliamentary Union and UN High Commissioner for Refugees.
32. Brownlie, Ian (2003), Principles of Public International Law, Oxford: Oxford University Press.
33. Chan, Johannes M. M. (1991), "The Right to a Nationality as a Human Right", Human Rights Law Journal, Vol. 12, 1-14.
34. Lavi, Shai (December 2008), "Citizenship Revocation as Punishment: On the Modern Bond of Citizenship and its Criminal Breach", presented at the Constitutionalism and Criminal Law Workshop, which took place in December 2008 at the Dead Sea.
35. McDougal, Myres S., Lasswell, Harold D. and Chen Lung-chu (1974), "Nationality and Human Rights: The Protection of Individual in External Arenas", The Yale Law Journal, Vol. 83, 900-998.
36. Open Society Justices Initiative (May 2006), "Human Rights and Legal Identity: Approaches to Combating Statelessness and Arbitrary Deprivation of Nationality", Thematic Conference Paper. Available at: www.justiceinitiative.org
37. Panhuys, H. F. van (1959), The Role of Nationality in International Law, Leiden: A. W. Sijthoff.
38. Shaw, M. N., (2003), International Law, 5th Edition, Cambridge: Cambridge University Press.
39. Southwick, Katherine and Lynch, M. (March 2009), Nationality Rights for All: A Progress Report and Global Survey on Statelessness, Refugees International.
40. Weis, Paul (1979), Nationality and Statelessness in International Law, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers Group.

B) Cases

41. Human Rights Committee (HRC) (30 April 1997), A. v. Australia, Communication No. 560/1993: Australia, CCPR/C/59/D/560/1993.
42. PCIJ (October 4 1922), Nationality Decrees Issued in Tunis and Morocco-Advisory Opinion, Seri. B, No. 4 (1923), 24

C) Conventions

43. League of Nations (13 April 1930), Hague Convention on Certain Question relating to the Conflict of Nationality Laws, 179 LNTS 80; 1930 Can. T.S. No. 7.
44. UN General Assembly (1961), International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination (ICEAFRD).

D) General Comments

45. Committee on Economic, Social and Cultural Rights (CESCR) (2 July 2009), General Comment No. 20: Non-discrimination in economic, social and cultural rights (art. 2, para. 2, of the International Covenant on Economic, Social and

Cultural Rights), E/C.12/GC/20.

46. Human Rights Committee (HRC) (8 April 1988), General Comment No. 16 (Right to Privacy), The Right to Respect of Privacy, Family, Home and Correspondence, and Protection of Honor and Reputation, CCPR/C/21/Rev/1.

E) Reports and Resolution of Human Rights Council

47. Human Rights Council (HRC), (26 January 2009), Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, Annual Report of the UN High Commissioner for Human Rights and Reports of the Office of the High Commissioner and the Secretary-General, A/HRC/10/34.
48. Human Rights Council (HRC), (19 December 2011), Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Report of the Secretary-General, Annual Report of the UN High Commissioner for Human Rights and Reports of the Office of the High Commissioner and the Secretary-General, A/HRC/19/43.
49. Human Rights Council (HRC), (28 June 2012), Human Rights and Arbitrary Deprivation of Nationality: Argentina, Belarus, Bolivia (Plurinational State of), Cuba, Democratic People's Republic of Korea, Russian Federation, Serbia, Syrian Arab Republic, Venezuela (Bolivarian Republic of): Draft Resolution, A/HRC/20/L.9
50. Human Rights Council (HRC), (15 March 2013), Report on Discrimination against Women on Nationality-related Matters, Including the Impact on Children, Report of the Office of the UN High Commissioner for Human Rights, A/HRC/23/23.
51. Human Rights Council (HRC), (16 December 2015), Impact of the Arbitrary Deprivation of Nationality on the Enjoyment of the Rights of Children Concerned, and Existing Laws and Practices on Accessibility for Children to Acquire Nationality, inter alia, of the Country in which They are Born if They otherwise Would be Stateless: Report of the Secretary-General, Annual Report of the UN High Commissioner for Human Rights and Reports of the Office of the High Commissioner and the Secretary-General, A/HRC/31/29.